آشکار و نهان من همه اوست | نقد جان جهان من همه اوست

[illegible] درون پرور دیم | در کشا میان من همه اوست

[illegible] وصال او هم نیم | بلکه آه و فغان من همه اوست

بشنو از من سخن تو این همین

زان که کام زبان من همه اوست

در بزم قدح نوشان یکباده فزون نیست | در مجلس سرمستان [illegible] نیست

در خانقه صورت و در میکده معنی | هم آه و فغانست هم جوش و خروش [illegible] نیست

[illegible] وصل او بحث عجم [illegible] | [illegible] بس همی باشد هر جا که نویسی نیست

ذرات جهان یک که [illegible] | این صوت صدا [illegible] نیست

ای این همین بلبل هر چند کند ناله

چون غنچه دل پر خون در باغ [illegible] نیست

گر بسوی کعبه بینم کعبه کوی او ست | ور بقبله روی آرم قبله ابروی اوست

هر ذره [illegible] آفتاب دل [illegible] | هفت دریا قطره [illegible]

گل

گل بگلد از جهان خوش رنگ بود | عطر [illegible] باغ است از نفحه بوی اوست

جلوه های گل بلبل [illegible] بود | نامه بلبل هم از شوق [illegible] او

دل که گفتم جست از [illegible] این همین

دل همان دلدار خلق از [illegible] او نیست

گرچه در ملک جهان [illegible] سر گردان نیست | همه شب تا به سحر زمزمه [illegible] نیست

همه جا هست که در گوشه [illegible] از جنب نیست | لیک در عالم نظاره همه حیران نیست

گشت اندر [illegible] که اندر دل من [illegible] | سوخت این داغ دل سینه من پنهان نیست

ما گدای در یار هم تمام فارغ | خوش گدای که به از مرتبه سلطان نیست

هر که او این همین عاشق آن روی نشد

هست حیوان که در دایره انسان نیست

نمودن خود بخود عین جدای است | ز خود کم شو چه جای آشنای است

خود بگذار بودن در ره عشق | [illegible] آن معشوق عین آشنای است

دلم می برد می خندید [illegible] | که چون این دل [illegible] های [illegible] است